

از سرخ و سیاه این حکایت

ترت کربلای حسین هم کشتی نجات است

درباره خواص تربت مقدس امام حسین علیه السلام سخن زیاد شنیده‌اید چه بسیار کسان که به تبرک آن را خورده و رخت زندگی به سلامت از طوفان بیماری و هراس مرگ بیرون برده‌اند. از جمله برکاتی که در تربت امام حسین معلوم شده و به اثبات رسیده اثر شفا بخشی و نجات بخشی آن است.

در تاریخ آمده است که شخصی به نام حاج کاظم بوشهری از بندر کویت با کشتی به طرف کراچی حرکت می‌کند. در بین راه، طوفان شدیدی کشتی را در معرض تهدید قرار می‌دهد. در این حال ناخدای کشتی اعلام می‌کند که این حادثه را پیش‌بینی نکرده بوده‌ام اما برای رفع آن راه‌حل مناسبی سراغ دارم هر کس با خود تربت کربلا دارد نزد من بیاورد!

حاج کاظم با تعجب به سراغ ناخدای کشتی می‌رود متوجه می‌شود وی مسیحی است تعجبش دو چندان می‌شود و می‌پرسد تربت را می‌خواهید چه کار؟! می‌گوید: می‌خواهم بریزم توی دریا؛ چهار طرف کشتی، تا طوفان آرام شود یا به کشتی آسیبی نرساند. حاج کاظم، تربت را به ناخدای مسیحی می‌دهد ناخدا فکوره‌انه در آن می‌نگرد و می‌گوید: من نمی‌دانم این چه سری است و چه خاصیتی در این یک مشت خاک نهفته است ولی از پیشینیان آموخته و بارها تجربه کرده‌ام که این خاک، باعث آرامش امواج متلاطم دریا می‌شود.

انگیزه‌های تالیف یک مقتل عاشورایی

مرحوم فرهاد میرزا (معمدالدوله نشاط) که مردی کتاب‌خوان، ادب دوست و فرهنگ پژوه بوده صاحب تألیفات متعددی است از جمله هدایه السبیل و کفایه الدلیل (سفرنامه حج) و قمعام زخار و صمصام بتار (مقتل امام حسین و اصحاب بزرگوار ایشان) در مقدمه کتاب مقتل خود در انگیزه نوشتن چنین کتابی ماجرای شبیه به قصه بالا آورده، بر آن باور، صحنه می‌گذارد.

فرهاد میرزا ضمن گله از نویسندگانی که تاریخ کربلا را با دروغ آمیخته‌اند، می‌نویسد:^۱ هر یک از محدثان و مورخان، به نحوی تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام را نوشته‌اند که اختلافات بسیاری در آن پدید آمده و روایات را نمی‌توان با هم تطبیق داد. این قصه تا بدان جا رسیده که از شدت روایات معتبر و نامعتبر، اکنون صحیح و سقیم را نمی‌توان از هم تشخیص داد و من از عنفوان جوانی در نظر داشتم کتابی خالی از حشو و زواید در حالات و زندگانی آن امام به رشته تألیف در آورم اما به علت کثرت مشکلات و مشاغل دیوانی هیچ‌گاه فرصت نیافتم و این آرزو «چون طلعت حور همیشه در پرده خفا محجوب و مستور بود» اما هیچ‌گاه ناامید نشدم. یک بار در عاشورای ۱۲۸۶ هـ ق به قرآن مجید تفال زدم آیات آغازین سوره نمل آمد؛ که بشارت به همراه داشت.

پس از چند سال در سنه ۱۲۹۲ توفیق حج بیت‌الله و زیارت آستان حضرت سیدالانام علیه السلام نصیب گردید.

در محرم ۱۲۹۳ در هنگام بازگشت، در دریا طوفانی پدیدار آمد مصداق کریمه و جاءهم الموح من کل مکان (یونس، ۲۲) ظاهر شد «چنان که سیصد مایل راه تمام آن بحر زخار متلاطم و موج بتار متصادم بود!»

در آن لحظه دست توسل به دامن اهل بیت عصمت و طهارت زده، نذر خود (تألیف کتاب مقتل عاشورایی) را به یاد آوردم و عهد کردم اگر از دهر فرصتی و در عمر مهلتی باشد این خدمت به پایان آورم بعد از آن از تربت پاک حضرت امام شهید صلو‌الله و سلامه‌علیه به دریا ریختم. همان گاه دریا آرام یافته امواج از هیجان افتاد و در پناه عنایت حضرت باری تعالی به عافیت و سلامت به وطن رسیدم.^۲

فرهاد میرزا این شاهزاده قاجار، بعداً به عهد خود وفا نمود و «قمقام فخار» را که شرح حال مفصل حضرت سیدالشهدا است از سنه ۱۳۰۳ آغاز کرد و ذی‌الحجه ۱۳۰۴ به پایان رساند.

نکته جالب توجه، انگیزه نویسنده در تألیف این کتاب است که در حقیقت نوعی آسیب‌شناسی و زدودن تحریفات عاشورایی است که در زمان ناصرالدین شاه و پیش از او آغاز شده و در کتاب‌هایی چون ناسخ التواریخ تألیف محمدتقی سپهر و فرزندش نمود یافته بود.



بین واقعیت تلخ
و جوامع مداحی
توسل روزگار
با وجود دارد که
سحر و موسیقی
ضعیف یا مبتذل
ای راضی نگه
متن مخاطب - به
نیستی - استفاده
شود. این حرکت
و حقیقت نوعی
ابتدال به شمار
می‌رود.

دو حکایت خواندنی از عصر ناصری

حال که از عزاداری در زمان حکومت ناصرالدین شاه سخن به میان آمد، بگذارید دو حکایت کوتاه هم در این باره نقل کنیم و دامن سخن برچینیم.
ناصرالدین شاه از حکام ستمگری بود که روحیه‌های متضادی داشت و به عبارتی «جامع اضداد» بود از یک سو شراب‌نوشی و شکنجه و قتل بزرگانی چون محمدتقی‌خان امیرکبیر و امثال او برایش عادی بود، از سوی دیگر گاه رقیق‌القلب می‌شد و شعر می‌سرود و به آستان اهل بیت عرض ارادت می‌کرد. او به هنر شبیه‌خوانی و تعزیه علاقه بسیاری داشت و به همین خاطر دستور داد امکانات راه‌اندازی تعزیه در سطح وسیع فراهم گردد. ساخت «تکیه دولت» در تهران دقیقاً به همین دلیل صورت گرفت.

رونق مجالس عزاداری و تعزیه در این عصر دو نتیجه مهم در پی داشت: اول ظهور نوحه‌خوانان، روضه‌خوانان و واعظانی چیره دست که موسیقی و هنر کلامی (خطابه) در منبر آنان نمود خاصی داشت و دوم تعزیه‌پردازان و شبیه‌خوانانی که با بهره‌مندی از موسیقی ایرانی اشعار تعزیه را اجرا می‌کردند. بنا به دلایل یاد شده موسیقی - که در این دو رشته نمود خاصی داشت - رونق گرفت و ناصرالدین شاه از عاملان اصلی حفظ این هنر ملی و آئینی شد.^۲ با ذکر این مقدمه به نقل دو حکایت کوتاه می‌پردازیم.

حفظ حرمت امامزاده با متولی است

در تاریخ آمده است تاج نیشابوری (تاج‌الواعظین) که از واعظان معروف بوده است به دلیل تأثیر صوت و اطلاعات وسیعی که داشته سرآمد اهل منبر در زمان خود بوده است. به همین دلیل همگان آرزو داشتند پای منبر او بنشینند، نیز صاحبان و بانیان مجالس عزاداری برای پرشور شدن مجلس خود همواره سعی داشته‌اند به هر قیمتی شده او را دعوت کنند. حال ببینیم میرزا علی اصغر اتابک، صدراعظم وقت برای دعوت تاج نیشابوری برای مجلس خود چه بهایی پرداخت.

صدراعظم مطلع شد که تاج‌الواعظین به تهران آمده و در حجره‌ای واقع در یکی از مساجد بازار تهران منزل کرده است فوراً برای او پیغام فرستاد و از او دعوت کرد که در چند روز آخر مجلس او حتماً شرکت کند. گفتنی است اتابک هر سال ایام محرم مجلس روضه‌خوانی در منزل خود بر پا می‌کرد و ناصرالدین شاه نیز به سر او منت می‌گذاشته و یک روز در این عزاداری شرکت می‌جسته است!

تاج وقتی پیغام صدراعظم را می‌شنود در جواب می‌گوید:

اولاً: فقط یک روز به مجلس می‌آیم.

ثانیاً: باید کالسکه شخصی‌ات را بفرستی برای بردن من

ثالثاً: خودت لباس نو کره‌ها را باید به تن کنی و در خدمت من باشی و کفش‌هایم را جفت کنی! چرا که اگر به امام حسین (علیه‌السلام) و مجلس عزای او ارادت داری، باید احترام روضه‌خوان او را نیز به جای آوری!

اتابک که چاره‌ای جز پذیرش شرایط نداشته (حالا کاری به نیت او نداریم) در برابر تاج تسلیم می‌شود؛ قرار می‌شود تاج، روز دوازدهم در مجلس اتابک در حضور شاه روضه بخواند.

روز موعود فرا می‌رسد، اتابک، تاج‌الواعظین را با کیفیتی که خواسته بود به مجلس می‌آورد. آن روز مجلس از جمعیت موج می‌زد در گوشه‌ای از مجلس شاه روی صندلی نشسته بود و مثل همه چشمش به در بود تا ببیند تاج کی وارد می‌شود!

وقتی تاج وارد شد، آرام از میان جمعیت گذشت و همین که مقابل ناصرالدین شاه رسید با آن صدای جذاب و پر قدرتش شروع کرد به خواندن:

چرا که حال خراباتیان خراب نباشد

عیال پیر خراباتیان خرابه‌نشین شد!

آری؛ با همین یک بیت و اجرای قوی و فنی تاج، مجلس دگرگون می‌شود و شیون و ناله و اشک همه مجلس را فرا می‌گیرد...^۳

از این حکایت هم چند نکته دریافت می‌شود:

۱. ارزش والای نوحه‌خوان و ذاکر امام حسین (علیه‌السلام) و این که او باید قدر خود را در دستگاه اهل بیت بداند و این «قدر» را در برابر صاحبان مقام و قدرت کاذب دنیایی فراموش نکند. به عبادت دیگر حفظ حرمت این امامزاده با متولی است.
۲. ارزش والای هنر که حتی صاحبان قدرت و غرور را در برابر خود تسلیم می‌سازد.
۳. توان و ظرفیت بالای یک هنرمند که با عرضه هنر والا می‌تواند سطح ادراک مستمع و مخاطب خود را بالا برد نه این که به بهانه عدم فهم مخاطب از ابزار

هنری در سطح ضعیف استفاده کند!

این واقعیت تلخ در جوامع مداحی و توسل روزگار ما وجود دارد که از شعر و موسیقی ضعیف یا مبتذل برای راضی نگه داشتن مخاطب - به هر قیمتی - استفاده می‌شود. این حرکت در حقیقت نوعی ابتدال به شمار می‌رود.

هو و جنجال شهرت

در حکایت پیشین از جایگاه والای تعزیه و ارتقای موسیقی در عصر ناصری گفتیم طبیعتاً وقتی یک هنر یا فن رونق می‌یابد، مستعدان و علاقه‌مندان آن رشته تلاش خود را برای آموختن و عرضه آن هنر به کار می‌بندند و البته عده‌ای هم هستند که به امید پر کردن کیسه دنیایی خود در لباس آن هنرمندان در می‌آیند. آخرین حکایت ما در این باره است.

در بین تعزیه‌گردانان شهر خبر می‌پیچد که تعزیه‌خوان قابل‌ی که از عهده همه نقش‌ها برمی‌آید از کاشان عازم تهران است یکی از تعزیه‌گردان‌ها برای آن که دست رقیبان و دیگر همکارانش به او نرسد کسی را مأمور می‌کند در حرم عبدالعظیم چشم به راه باشد تا فرد مزبور به تهران نرسیده شناسایی شود و در خدمت او در آید!

بالاخره بعد از دو سه ساعت چشم‌انتظاری هنرپیشه ماهر را می‌یابد و بعد از کلی تعارف او را دعوت به همکاری می‌کند. تعزیه‌خوان - از آن‌جا که رسم معمول برخی اهل هنر است - اظهار می‌دارد در تهران چند تکیه منتظر او هستند و خلاصه کلی‌ناز می‌کند (این شیوه هنری ناز کردن را امروزه هم به شکل خیلی جدی در برخی مداحان می‌بینیم) بالاخره میرزا محمدتقی مأمور، به هر زبانی شده آن مؤمن را راضی می‌کند که لااقل یک دهه را از خدمت و هنر ایشان استفاده کند بعد از آن همه از او اصرار و از این انکار که نمی‌رسم و قول داده‌ام، بالاخره کوتاه می‌آید و قرار می‌شود در تکیه دولت که محل عزاداری اعیان درجه اول و بزرگان دولت است، او اجرا داشته باشد. شب اول محرم میرزا محمدتقی‌خان به تعزیه‌خوان می‌گوید «امشب فلان موضوع نمایش گذاشته خواهد شد تو چه نقشی بازی می‌کنی؟» هنرپیشه هم با غرور تمام می‌گوید «باید اجراها را ببینم من برای هر اجرا و نقشی حاضر نیستم لباس ببوشم!»

شب‌های دوم و سوم تا پنجم نیز به همین ترتیب و با بهانه‌های مختلف، تعزیه‌خوان ماهر از اجرای نقش سر باز زد با این که نقش‌های بسیار مهمی به او پیشنهاد شد. بالاخره پس از هشت روز میرزا محمدتقی تعزیه‌گردان متوجه شد که آقا چیزی در چنته ندارد! ولی چون عنوان مهمان بر او گذاشته و به مردم هم معرفی‌اش کرده بود اصلاً به روی خود نیاورد با این وجود نمی‌توانست از فریبی که خورده بود بی‌تفاوت بگذرد و بسیار عصبانی بود.

آخر الامر در شب دهم - در اوج مجلس عزاداری - به او گفت «رفیق! پنج روز اول عذرهای کوچک آوردی و به عذر کوچک بودن نقش و... حاضر نشدی رخت تعزیه ببوشی بعداً هم که بالاخره اظهار عجز کردی بگو بدانم پس تو در تعزیه چه کاره بوده‌ای و امشب می‌توانی چه کاره بشوی؟!»

آن فرد فریبکار هم صاف و پوست‌کنده جواب داد «هیچ!» میرزا با عصبانیت گفت: «پس این همه شهرت را از کجا جمع کرده‌ای؟!» جواب داد «من خودم در تعزیه سیاه دستم (عُرضه‌ای ندارم) اما برادری داشتم بیست سال قبل رحمت خدا رفت، اون خدایامرز در تعزیه نقش می‌شد! (یعنی همه شهرتش به خاطر این بود که مثل یک نقش گوشه‌ای می‌افتاد!)»

بعد از خواندن این قطعه تاریخی، من هر بار که ذکر خیر مداح یا واعظی را شنیده‌ام و دیده‌ام هو و جنجال زیادی دارد درباره توانش به شک می‌افتم و برخلاف عده‌ای که مبهوت اسم و رسم او می‌شوند، سعی می‌کنم ابتدا از دور برنامه و اجرای او را ببینم و بعد به سراغش بروم تا به سرنوشت میرزا محمدتقی تعزیه‌گردان دچار نشوم. پیشنهاد می‌کنم شما هم اگر خواستید برای مجلس‌تان کسی را دعوت کنید به سفارش‌ها و تعریفات مردم توجه چندانی نداشته باشید و اجرای او را از نزدیک، خودتان تجربه کنید! ●

پی‌نوشت‌ها

۱. این سطرها به شکل اختصار یافته و بازنویس براساس متن اصلی تقدیم می‌گردد و فقط جملات و ترکیبات داخل گیومه عین متن کتاب است.
۲. قمعام ذخار و صمصام بتار: مقدمه جلد اول؛ ص ۷.
۳. شرح زندگانی من: عبدالله مستوفی؛ جلد اول، ص ۲۲۸.
۴. هنر مرثیه‌خوانی؛ مهدی امین فروغی؛ ص ۲۱-۲۰.
۵. این ماجرا را عبدالله مستوفی در کتابش به تفصیل نقل کرده است؛ رجوع کنید به شرح زندگانی من؛ ج ۱؛ ص ۲۹۳.